

بنام خدا

# طرح سریال

( ۱۵ قسمتی ۵۰ دقیقه )

عنوان:

## قوناغلار

( بمناسبت عید نوروز )

سید رضی محمودی فخرابادی

اردبیل

۰۹۱۴۵۹۶۲۲۹۴

## شخصیتهای اصلی

خانواده صفر سعادتى :

- ۱- صفر سعادتى: پدر خانواده ۴۵ الی ۵۰ ساله دارای خانواره متوسط به پایین / او در وانت بار میوه فروشی میکند . اما حالا به خاطر خرابی ماشین دچار مشکل شده است .
- ۲- فرنگیس : مادر خانواده ، ( همسر صفر سعادتى ) ۴۰ الی ۴۵ ساله زنى محترم و دلسوز ، زنان محله رابطه صمیمی و خوبی با او دارند .
- ۳- مریم : دختر خانواده ۱۸ ساله دختری زرنک زبانش خوب است و خیاطی هم بلد است .

مطلب : دوست قدیمی صفر که سالهاست همدیگر را ندیده اند ، حدودا ۵۰ ساله .

اهالی محل :

- ۱- حاج محسن رحیمی : همسایه دیوار به دیوار پناهی و ریش سفید محله حدودا ۶۰ سال سن دارد او مومن و معتمد محل و پیر غلام و خادم مسجد محل است .
- ۲- فرامرز لطفی : صاحب سوپرمارکت محل است و با مردم ارتباط خوبی دارد و از دوستان صمیمی حاج محسن رحیمی میباشد .
- ۳- ..... و .....

خانواده آقا جلال :

- ۱ - جلال : ۴۵ ساله از استان دیگری میباشد که با توجه به شرایط تولید می تواند استان مورد نظر انتخاب شود . همدوره ای آقای پناهی واز دوستان صمیمی اوست .
  - ۲ - پروانه : همسر آقا جلال ۴۰ ساله / علاقمند طبیعت
  - ۳ - پیمان : پسر آقا جلال ۲۱ ساله / تازه سربازیش را تمام کرده است .
- وشخصیتهای دیگر که به فراخور قصه خلق خواهند شد .

اقا صفر مردی میانسال دارای یک خانواده چهار نفره {همسرش فرنگیس و دخترش حمیده و پسرش سامان} در محله ای متوسط به پایین زندگی میکنند آقا صفر شدیداً تحت فشار است مشکلات زندگی دم بخت بودن دخترش از طرفی وام و قرض های او از طرف دیگر او را شدیداً تحت فشار گذاشته و نمی داند چیکار کند . شغل صفر میوه فروشی روی وانت بار است اما مدتی هست وانت دچار مشکل شده و در تعمیر گاه است و خرج زیادی روی دست صفر گذاشته است که امکان تعمیر را ندارد صفر نمیداند چیکار کند . از طرفی پسرش هم به تشخیص دکتر سرطان خون دارد و هزینه درمان زیادی می طلبد این فشارها باعث شده آقا صفر در شرایط بسیار بدی قرار گیرد .....

تا اینکه او به یکی از قهوه خانه هایی که قبلاً {خیلی وقت پیش} به آنجا میرفته میرود و با یکی از دوستان قدیمی اش بنام مطلب دیدار تازه میکند دوستش ادعا میکند وضع مالی خیلی خوبی دارد آقا صفر سفره دل را باز میکند و درد دلش آغاز میشود مطلب برای پایان دادن به مشکلات آقا صفر او را به همکاری دعوت میکند صفر در مورد کار مطلب میپرسد و مطلب ادعا میکند دارایی او پخش و پلاست و مطلب آنها را از خانه های مردم جمع میکند چون آن اموال حق اوست ....

صفر تازه متوجه میشود او دزد است و پس از مقدمه چینی های فراوان مطلب به صفر پیشنهاد دزدی از یک خانه را میدهد صفر عصبانی شده محل را ترک میکند .

بیماری پسرش و پیامهای مکرر بانک و .....و تماسهای دوست صفر (مطلب) صفر را کمی راضی میکند بالاخره صفر راضی میشود فقط یک بار دست به سرقت بزند تا بتواند با آن مشکلات خود را حل کند .

دم عید است و مطلب در حال بررسی محل های سرقت و خانه های قابل نفوذ و امار خانواده هایی که قصد سفر دارند را به شکل های مختلف پیگیر است .

از طرفی آقای پناهی قصد دارد به اتفاق خانواده سفری داشته باشند آنها برنامه سفرشان را برای عید و تعطیلات نوروز چیده اند و به یکی از فامیل های خود پیام داده اند تا در نبودشان از خانه مواظبت کند و کلید خانه را برای او فرستاده است .

اقای پناهی همسایه شان آقای رحیمی را در جریان گذاشته است و از او هم خواهش کرده در نبودن آنها حواسش به خانه آنها هم باشد.

سفر آقای پناهی به همراه خانواده آغاز میشود .

از طرفی مطلب پس از بررسی ایمنی خانه ها و شرایط مختلف آنها خانه آقای پناهی را برای سرقت انتخاب میکند و صفر را برای این کار آماده می نماید .

صفر با شاه کلید مطلب قصد دارد وارد خانه پناهی شود که با همسایه آقای پناهی همان آقای رحیمی آشنا میشود آقای رحیمی او را جای فامیل آقای پناهی تصور کرده و با او گرم گفت و گو و..... میشود. صفر بالاخره وارد حیاط شده و از حال می رود .

شب همسایه برای او شام می آورد و راجع به امانت و امانت داری صحبت می کنند با او رفتن قیافه و چهره صفر او از سرقت منصرف شده و قصد دارد ادامه ندهد اما مطلب ول کن نیست و شدیداً پیگیر ماجراست و این کشمکش مدتی ادامه پیدا میکند و بالاخره صفر راضی شده و مقرر میشود شب وسایل خانه را بسته بندی و جمع و جور کند تا نسبت به انتقال آن اقدام نمایند آنها قرار میگذارند نصف شب با هماهنگی مطلب و تدارک ماشین وسایل را تکه تکه ببرند (چون شب برای اسباب کشی نیاز به مجوز نیروی انتظامی می باشد) .

شب مورد نظر فرا میرسد و مطلب برای تهیه ماشین می رود و صفر در خانه تنهاست که در خانه به صدا درمی آید او با احتیاط به پشت در می رود و متوجه میشود حاج محسن همسایه پشت در است و برای او شام آورده است او مجبور میشود در را باز کند و حاج محسن وارد حیاط میشود او قصد دارد به داخل برود ولی صفر به بهانه های مختلف سعی دارد مانع ورود او به خانه شود آنها در حیاط مینشینند و مشغول صحبت میشوند در این حین مطلب زنگ میزند هر چه صفر تماس را رد میکند مطلب ول کن نیست بالاخره صفر با ترفندی به مطلب میفهماند امشب نمیشود کاری کرد و باید شب دیگری اقدام کنند و.....

صفر بعد از کمی صحبت سعی میکند حاج محسن را راهی کند موقع رفتن حاج محسن نصف شب است و همان موقع در خانه به صدا درمی آید و خانواده ای از یکی از استانهای کشورمان پشت در هستند احتمالا از جنوب .

میهمانان پس از بحث و گفتگو بالاخره به واسطه حاج محسن وارد حیاط خانه میشوند و معلوم میشود انها از دوستان آقای پناهی هستند مرد خانواده جلال اقا از همدوره ای های آقای پناهی است و با هم رفت و آمد خانوادگی دارند و علت اینکه سرزده آمده اند این بود تا پناهی بخاطر آمدن انها اگر برنامه سفرسیاحتی یا زیارتی داشته باشد بهم نزنند وقتی میفهمد پناهی در مسافرت است از کرده خود خوشحال میشود.

حاج محسن بعد از تعارف خداحافظی کرده میرود میهمانان وارد خانه میشوند وضعیت خانه نا مناسب است وسایل بسته بندی شده اند صفر دلایل مختلفی برای وضعیت خانه و بسته بندی وسایل میاورد..... انها بالاخره به کمک هم وسایل را سر جایش میچینند و همین مسائل بالا و وضعیت خانه خود ماجراهایی ایجاد میکند ..... صفر در خدمت میهمانان میباشد و تمام تلاش خود را برای راضی نگه داشتن انها انجام می دهد تا مسئله بی دردسر تمام شود.

از طرفی مطلب شدیدا پیگیر است اما کاری از دست صفر بر نمی آید .

صفر تحت فشار است مخصوصا بیماری پدرش او را بسیار ناراحت و درگیر کرده است حضور خانواده میهمانان و مشکلات صفر برای پذیرایی خود حکایتی دیگر است و بخاطر خصلت میهمان نوازی صفر خود هزینه ای دیگر می طلبد که صفر را دچار مشکل میکند بخشی از این مسائل توسط آقای لطفی که مغازه ای سر کوچه دارد حل میشود اما صفر مجبور است برای پذیرایی از میهمانان از خانواده خود ( همسر و دخترش ) کمک بگیرد به بهانه های مختلف انها را به خانه پناهی می آورد و این باعث ایجاد ارتباط عاطفی و صمیمی بین خانواده جلال و خانواده صفر میشود و پسر جلال ( پیمان ) علاقمند دختر صفر ( مریم ) شده و مادرش را در جریان میگذارد که این خود ماجراهایی به وجود میاورد . خانواده جلال قصدشان دیدن جاهای گردشگری استان است اما با توجه به علاقه پیمان به دختر صفر

قصد دارند قبل از هر اقدامی آشنایی بیشتری از خانواده صفر پیدا کنند البته آشنای بیشتر برای صفر در طول قصه در دسر ساز می شود .....

فامیل آقای پناهی که قرار بود مواظب خانه باشد به خانه مراجعه میکند و دلیل دیر آمدنش را یک ماموریت و سفر کاری عنوان میکند او شرایط خانه و میهمانان را میبیند و از صفر که آقا جلال او را از دوستان آقای پناهی معرفی میکند تشکر کرده و میرود .

رحیمی به خانه پیش آنها مراجعه کرده و خبر آمدن آقای پناهی را پیگیر میشود چرا که آقای پناهی به رحیمی گفته سفرش یک هفته ای میباشد در صورتی که مطلب به صفر گفته آنها دو هفته در سفر خواهند بود که البته این اشتباه بخاطر خطایی هست که آقای مطلب در گفت و گوی رحیمی با لطفی و پناهی متوجه شده است و این اطلاعات مربوط به همسایه دیگری بود که مطلب فکر کرده مربوط به آقای پناهی میباشد شرایط برای صفر سخت میشود زمان عمل جراحی ( درمان ) پسرش میگذرد و کاری از دست صفر بر نمی آید صفر سخت درگیر است ....

از طرفی صفر قصد دارد حقیقت را بگوید با رحیمی قرار میگذارد از مشکلاتش میگوید اما نمیتواند وارد مسئله اصلی شود چون میداند اگر راز او فاش شود ابروریزی خواهد شد و از طرفی امکان مداخله پلیس و غیره هم هست و از طرفی دیگر بین خانواده او و خانواده آقا جلال ارتباط صمیمی و دوستانه ای ایجاد شده است .

صفر در دوراهی مانده است و شدیداً عذاب میکشد اما تصمیم میگیرد با حاج محسن رحیمی صحبت کند صفر متوجه میشود بیماری پسرش خطرناک نیست و قابل حل است .....

در این شرایط سخت و بحرانی

صفر تصمیم میگیرد حقیقت را به آقای رحیمی دوست و همسایه آقای پناهی بگوید از طرفی خبردار میشود مطلب را در یک سرقت گرفته اند و روانه زندان شده است پس از کش و قوس فراوان صفر حقیقت را به رحیمی میگوید رحیمی از گفتن حقیقت توسط صفر خوشحال میشود و میگوید من چند

وقتی هست که ماجرا را میدانستم { شک کرده بودم بعد متوجه شدم } اما رفتار شما مرا به صبر و حوصله وادار کرد و دوست داشتم خودت مسئله را مدیریت کنید .

اقای رحیمی توضیح میدهد حالا که شما اینطور رفتار کردی منم میخوام بگم وام قرض الحسنه ای برای شما جور کردم تا با ان ماشینتان را تعمیر و کسب و کارش را شروع کنید رحیمی وام را به نام خود گرفته تا کار صفر راه بیفتد .

سریال در ادامه با سرو سامان صفر و در پایان با مراسم خواستگاری پسر جلال از دختر صفر با حضور اقای رحیمی و پناهی و لطفی و ..... پایان میابد.

سید رضی محمودی فخرابادی

اردبیل ۱۳۹۸/۴/۱۶ بازنویسی تابستان ۱۴۰۳

۰۹۱۴۵۹۶۲۲۹۴

لازم به توضیح است قصه های فرعی مناسب با محل های گردشگری و همچنین موضوعات روز استان میتواند در کنار قصه کلی و اصلی طرح شود .

همچنین سفر اقای پناهی بخاطر عدم ارتباط در طول قصه میتواند خارج از کشور باشد.

والسلام